

بیان شد، چراکه اداره امور يك تحول، قسمتی از فعالیتهای لازم برای به وجود آمدن تحول است.^۲ به تعبیر آندره بوفر: استراتژی عبارت است از اساس و اصول راهنما، فلسفه و اندیشه عملی و تجربی. به گفته وی استراتژی نمی‌تواند يك فرضیه و یا يك دکترا- بین مجرد و جدا از سایر مسائل باشد، بلکه استراتژی در واقع، يك طرز تفکر و روش اندیشیدن است که هدف آن تنظیم و تدوین و طبقه بندی کردن، سیستماتیک نمودن و به صورت " کد " درآوردن حرکت است که باید بر حسب تقدم و تاخر و ترتیب و توالی ویژه‌ای انجام یابد و سپس بر حسب همین توالی و ترتیب، موثرترین این روشها را انتخاب نمود.

لذا می‌توان گفت که برای هر موقعیت و حالت خاص استراتژی ویژه‌ای می‌تواند بهترین و موفقترین و در موارد دیگر بدترین و ناموفقترین استراتژیها بشمار آید.^۳

بدین ترتیب استراتژی عبارت است از يك حرکت سیستماتیک برای دستیابی به اهداف. این تعریف به خودی خود نمی‌تواند جامع و مانع باشد. برای ایجاد يك حرکت سیستماتیک لازم است ابعاد و مکانیزم این حرکت مشخص باشد و این تعریف ناقص است.

بر اساس اندیشه سنتی، استراتژی نظامی به معنی هنری است که با آن می‌توان با به خدمت گرفتن نیروهای نظامی، هدفی را که توسط سیاستهای کل دولت و یا ملتی تعیین شده به دست آورد. این تعریف در سال ۱۹۲۹ توسط لیدل هارت ارائه شده که فرقی با آنچه کلارکسوتیس ارائه کرده، ندارد. ریمون آرون هم همین تعریف را آورده است. در این تعریف اگرچه مکانیزم حرکت سیستماتیک با سیاستهای کل دولت و ملت تعیین می‌شود ولی فقط بعد نظامی مطرح است.

در تعریف دیگر، استراتژی هنر به کار بردن زور و جبر است، به طوری که این زور و جبر بتواند تا آنجا که ممکن است، بیشترین نتیجه را در رسیدن به اهداف سیاسی به بار آورد. ولی باز اشکال قبلی برای تعریف وارد است. اما به طور کلی از این مجموعه می‌توان چنین انتزاع کرد که استراتژی در واقع، هنرمجاذله و برآورد نیرو برای یافتن برتری بر مسائل یا اهدافی است که به همان منظور، مبادرت به انتخاب استراتژی شده است.

استراتژی و جایگاه آن در مدیریت (۱)

دکتر محمد نقی شهید

تعریف استراتژی

استراتژی در اصل به معنی هنر ایجاد تحول در ارتش در صحنه عملیات در فرآیند نیرو با دشمن برای دستیابی به پیروزی می‌باشد.

این اصطلاح در سال ۱۵۶۱ از کلمه یونانی " استراته زیا " به معنی حکومت نظامی گرفته شده است. در واقع، استراتژی مبحثی از علوم نظامی است که به هدایت جنگ و سازماندهی دفاعی يك کشور مربوط می‌شود. در معنای تشبیهی (استعاری) استراتژی، مجموع عملیات هماهنگ شده فعالیت (مانور) برای دست یابی به يك پیروزی (هدف غایی) است.^۱

در فرهنگ عمید " استراتژی " به معنی علم اداره کردن عملیات و حرکت ارتش در جنگ آمده که تعبیر دیگری از همان معنایی است که ابتدا مطرح شد. با توجه به این نکته که در تعریف اولیه، تکیه بر هنر ایجاد تحول از پیش طراحی شده است، در صورتی که در اینجا تاکید بر علم اداره کردن عملیات ارتش است که مبین يك قسمت از زیر مجموعه همان معنایی است که در ابتدا

چون استراتژی بیانگر استفاده ترکیبی از امکانات درک‌دز محدودیتها، به‌گونه‌ای می‌باشد که ۱۰۰٪ به اهداف از پیش تعیین شده برسد، لذا تعریف استراتژی به اندازه‌ای جامعیت دارد که می‌تواند در بسیاری از زمینه‌های علمی مفید واقع شود مشروط بر اینکه در گسترش استراتژی در هر زمینه، اصول تعاریف مطرح شده در وادی مورد نظر بروز نکند. در غیر این صورت موجب پیش آمدن ابهام و در نهایت منحرف شدن مطلب خواهد شد. مثلاً "در مباحث اقتصادی، دشمن خاصی در کار نیست تا پیروزی بر او به عنوان مساله مطرح باشد. از سوی دیگر، در جنگ، دشمن مقابل نیز خود دارای هدف، تجهیزات و آرایش خاصی است که بیانگر ماهیت استراتژی او می‌باشد، حال از نظر ما، پنهان یا آشکار باشد. لذا دستیابی به اهداف با چگونگی صف بندی نیروها در مقابل هم مرتبط است، در صورتی که در بحث اقتصادی اولاً "حریفی در کار نیست تا چگونگی صف آرایسی و استراتژی وی و تاثیر رفتار او در استراتژی ما مطرح باشد. ثانیاً "اگر نا هنجاریها و موانع و مشکلات را حریف سف تلقی کنیم، هیچ حرکت آگاهانه و منظمی در برابر ما ندارد تا بتوانیم بر آن اساس استراتژی خویش را تنظیم کنیم. استفاده از برنامه‌های کوتاه مدت و موضعی با عنوان استراتژی، این خطر را دارد که به حل موردی و موقتی مسائل پرداخته شود، در حالی که ما انتظار تحول داریم در اینجا استراتژی به معنی وسیله ایجاد یک نظم جدید برای ایجاد تحول در ساختار به منظور برپایی ساختار جدید از پیش طراحی شده نگریسته نشده است، بلکه استراتژی به معنی ظاهری آن، یعنی مقابله با مشکل جدید توجه شده است. در نتیجه، استراتژی‌هایی که طرح شد نه تنها مسیری مستحکم را برای فایق آمدن بر مشکلات مزم نمی‌گشایند، بلکه مشکلات جدید را نیز مزم‌نتر می‌کند. زیرا نمی‌توان برای هر هدفی یک استراتژی تدوین کرد. هدف باید بلند مدت باشد و با استراتژی خودش هم‌زمانی داشته باشد و گرنه هدف‌های موردی در قالب استراتژی در نمی‌آید. چگونه ایجاد یک اساسی، آنهم در کوتاه مدت برای دستیابی به یک هدف موردی، ممکن است؟ دستیابی به هدف موردی نیاز به تحول اساسی ندارد. عدم توجه به هماهنگی بین هدف و

سایر عناصر تشکیل دهنده استراتژی بر بی‌توجهی به معنای حقیقی استراتژی دلالت می‌کند که در نه‌سایت موجب خطا خواهد شد.

در استراتژی، پس از مشخص شدن اهداف، سیاستها، ابزار و روشها، باید عکس العمل‌ها را نیز مطالعه کرد. بنابراین بر آورد دقیق و آگاهی یافتن از تاثیر و عکس‌العمل اقدامات و نیز اوضاع خاص در هر برهه از زمان، می‌تواند تاثیر ویژه‌ای بر نتیجه بگذارد.

استراتژی يك فرآیند بسیار زیرکانه برای دستیابی به اهداف است، لذا باید مطالعه قبلی عکس‌العملها در برابر تصمیمات حرکت و نتایج فعل و انفعالات صورت پذیرد تا بهتر بتوانیم در فرصت مناسب آنها را به سوی اهدافشان سوق دهیم. بدین منظور در استراتژی باید عوامل را در نظر گرفت که رسیدن و یا نرسیدن به اهداف نهایی را ممکن و یا غیر ممکن می‌سازد. به عبارت دیگر، تعیین جایگاه نیروهای اصلی، که استراتژی باید از آنها بهره گیرد، از عوامل عمده دستیابی به اهداف است. عوامل اصلی تشکیل دهنده استراتژی چیست؟ این عوامل با توجه به امکانات، موقعیتها و توانا نشینها و مشکلات تغییر پذیرند که در نیل به شرح آنها می‌پردازیم، ولی انتخاب استراتژی مناسب طرح سئوالات بنیادی را لازم دارد که عبارتند از:

۱- الان در چه وضعیتی هستیم؟ در آینده، می‌خواهیم چه وضعیتی داشته باشیم تا مشخص شود این فاصله را چگونه می‌خواهیم طی کنیم.

امروزه يك استراتژی هیچگاه معیار ثابت و مشخصی ندارد و نمی‌تواند به سنتهای گذشته پایبند بماند. بنابراین این چندان بی ربط نیست اگر گفته شود که اندیشه‌های استراتژیکی باید به طور مداوم، واقعیت‌های تحول و دگرگونی امروزه را به حساب بیاورد. این محاسبه و ارزش نهادن بر تحولات روزمره نه تنها شامل آینده قابل پیش بینی، بلکه باید شامل تحولات و دگرگونیهای احتمالی آینده دورتر و حتی سالهای پس از آن هم بشود. برای توانا شدن در تصور دگرگونیها و تحولات آینده دورتر باید به جای ذهن‌گرایی روندیاریوندهای تحولات دگرگونیهای حال را با دقت و ظرافت دریافت تا بتوان با توجه به عامل تحول اوضاع آینده، چگونگی دگرگونی

این روندها را، حتی در آینده دور نیز پیش بینی کرد. پس باید همیشه پیش بینی‌های لازم را در استراتژی ملحوظ داشت تا با روند تکامل و پویای امروزه به پیش برویم و در برابر تحولات نظامی، تکنولوژیکی و ابداعات جدید غافلگیر نشویم.

همانگونه که ملاحظه می‌شود امروزه استراتژی همانند تمدن امروزه با گام‌هایی سریع‌تر از علم به پیش می‌تازد که نتیجه و فرآیند آن چیزی جز تحول و دگرگونی اساسی در طرز تفکر و نوع اندیشیدن ما نیست. آنچه به حساب می‌آید نه امروز، بلکه فردا و نه حال، بلکه آینده است. طول زمان برای هر نوع عملیاتی، باید بر حسب معیار سالیان دراز محاسبه شود. اینها عواملی هستند که آینده را تشکیل می‌دهند و طول زمان، هر چند که بسیار باشد، در این مقایسه چندان اهمیتی ندارد. پس سیاست یعنی تدبیر طریقه عمل و یا عکس العمل در برابر نیروی مخالف. در واقع استراتژی، آینده را به تصویر می‌کشد و مشخص می‌کند که آینده چگونه باشد و بر اساس آن یک دگرگونی در وادی مربوط به وجود می‌آورد تا بر آینده پیش‌بینی شده دست یابد. در نتیجه، استراتژی نهایتاً "مسئول تعیین هدف غایی است و این هدف همان چیزی است که تمام ابداعات و ابتکارات تکنیکها و پژوهشگران می‌باید برای به دست آوردن آن تدوین و تنظیم شود و به عبارت دیگر مسئولان استراتژی، رهبران ارکستری هستند که اعضای رابه نواختن آلات موسیقی متعددی مشغول می‌دارند و در نتیجه، آهنگی را که مورد نظر است ایجاد می‌کند. پس استراتژی یلغوسيله برای به دست آوردن هدف غایی است.

در مقایسه گیری تصویری که تعریف استراتژی کامل به عنوان انتخاب ابزارهای مورد نیاز برای دست‌یابی به اهدافی که سیاست تعیین می‌کند با فرض مناسبی باشد که باید تا کسب نتایج غایی آن، بر روی آن کار کنیم تا دریابیم که از شیوه‌های تحلیل استراتژیک برای بررسی مسائل موجود چگونه می‌توان بهره برد.

هدف، سیاست، استراتژی:

یک شرکت در حیات خویش هدف یا اهدافی دارد که

در پی جستجوی دستیابی بر آنها، فعالیت خویش را در آن به حرکت درمی‌آورد. ممکن است ما، در یک شرکت هدفهای مختلفی داشته باشیم ولی یک هدف در بین آنها از همه مهمتر است. اصولاً "هدف اصلی شرکتها دست‌یابی به حداکثر سود در کوتاه مدت یا بلندمدت است. ولی آنچه موجب تمایز می‌شود راه رسیدن به این هدف در حالات مختلف است. اگر فرض کنیم هدف شرکت رسیدن به سه حداکثر سود در بلندمدت باشد ممکن است راه‌های گوناگونی برای دستیابی به این هدف وجود داشته باشد که حتی با هم تجانس نیز داشته باشند. پس همیشه فقط یک راه و روش مشخص برای دستیابی به اهداف اساسی وجود ندارد، بلکه ممکن است راههای مختلف وجود داشته باشد که این شیوه با توجه به امکانات و محدودیتها و اوضاع حاکم بر وضعیت شرکت مشخص می‌شود. طریقی رسیدن به هدف را سیاست می‌نامیم.

ممکن است یک شرکت در عمل اوضاع خارجی خود را خوب نشناسد و یا نمی‌داند چگونه قیمت مواد اولیه متحول خواهد شد، رفتار رقبای چگونه خواهد بود و ۰۰۰ پس آنقدر مسائل وجود دارد که شرکت جز از طریق حدس و گمان آنها را نمی‌شناسد. در نتیجه، انتخابهای استراتژیک شرکت در واقع، انتخابهای اساسی هستند و عمیقاً "آینده شرکت در گرو انتخاب صحیح آنهاست. اینها شرط موفقیت آینده است. شرطی که سعی می‌کنیم آنها را محدود کنیم. انتخاب استراتژیک، شرکت را در بلندمدت هدایت می‌کند.



همان طور که از متن تعریفها و مثال برمی آید، ابزار استراتژی از سه عنصر هدف، سیاست، و ابزار تشکیل می شود. وجود هدف در هر زمینه از یک سو، بیانگر فاصله وضعیت موجودنا اوضاع مطلوب می باشد، از طرف دیگر شاخص مسیری یا مسیرهایی است که برای دستیابی بر هدف یک یا ترکیبی از آنها را باید مورد استفاده قرار داد تا آن فاصله را بهتر بتوان طی کرد. در واقع، هدف، تعیین و تحدیدکننده مسیرهایی است که می تواند مورد استفاده واقع شود. از طرفی هم، مبین تلاش لازم و تناسب (ابزارها و امکانات) با هدف برای دستیابی بر آن می باشد و لسی هدف در بحث استراتژی یک جایگاه ویژه دارد. چگونگی استراتژی طویل المدت است و هدفهای موردی و موضعی مانع از انتخاب یک سیاست (سیر دستیابی) صحیح می گردد و امکانات به هدر می رود، لذا اگر چه استراتژی می تواند مقاصد مختلف داشته باشد ولی مقصد نهایی یا اصلی است که بیانگر سیر و تلاش لازم می باشد و جهت استراتژی را تعیین می کند. در نتیجه، مقصد استراتژی نمی تواند یک هدف جزئی یا موردی باشد و گرنه نیاز به یک حرکت هماهنگ منظم، بلندمدت نخواهد بود.

هدف استراتژی دستیابی بر مقاصد یا منظورهای خاصی است که توسط سیاستگذاران یا دولت‌ها تعیین می گردد. در این تعریف "شایسته ترین بهره برداری از منابع موجود نهفته است". استراتژی ممکن است از نظر نوع و کیفیت، تهاجمی، تدافعی و یا حتی در مواردی نیز، حفظ و نگهداری موقعیت خاص یک حکومت یا یک شرکت باشد، پس نباید روش را در نظر داشت، بلکه باید توجه داشت که نتیجه غایی و هدفی که می خواهیم به آن برسیم چیست؟

سیاستها بیانگر چگونگی دستیابی به اهداف، خصوصا "هدف غایی است که در استراتژی مطرح می شود. راههای این دستیابی فقط بنا بر امکانات و محدودیتها و اوضاع حاکم مختلف، متفاوت نمی باشد بلکه در وضعیت و امکانات و محدودیتهای ثابت نیز ممکن است شیوههای مختلفی برای دستیابی به اهداف وجود داشته باشد که هر یک بیانگر سرعت و مسیر متفاوتی برای رسیدن به اهداف است.

این سیاست است که ملزم می کند که پس از انتخاب

یک جهت مشخص از میان تعداد فراوانی هدف ابزار دستیابی به آن هدف نیز انتخاب شود و طبقاً "هر انتخاب، نتایج متفاوتی هم دارد. یک سیاست بستگی به انتخابها و در نتیجه به یک نظام ارزشی، که تصمیمات را هدایت می کند و معمولاً "به یک گروه اجتماعی ارجحیت می دهد، دارد. لذا می توان گفت برای تحت تاثیر قرار دادن، هدایت و ترکیب کردن عوامل مختلف به روش مستقیم یا غیر مستقیم، از طریق تحریک یا تحدید، سیاست همیشه به تعدادی ضابطه منتهی می شود، در نتیجه، تحقق سیاست، به چگونگی و آرد آوردن فشار از قبل ارزشیابی شده (در قالب سیاست) برای هدایت عوامل به سوی جهت مورد نظر، که از طریق ضوابط تبلور پیدا می کند، بستگی دارد. باید بدون احساس شرم کاذب پذیرفت که هدایت یک سیاست، در قلمرو استراتژی کامل قرار دارد.

هر سیاست سه ویژگی دارد: مقاصد، محدودیتها یا فشارها و امکانات یا منابع. مقاصد در واقع زیرمجموعه هدف استراتژی می باشد و از آن پیروی می کند. محدودیتها یا فشارها، بیانگر حدود مسیر حرکت و مشخص کننده نوع عواملی هستند که در چگونگی مسیر حرکت موثر می باشد. امکانات یا منابع، بیانگر توان حرکت و چگونگی دستیابی به اهداف می باشند. سیاست یا بهتر بگوییم، سیاست کامل یا سیاست بزرگ، که بویژه در انتخاب اهداف و چهارچوب اقدام مستقر است، به طور عمده شامل عناصر ذهنی واقع می شود، در صورتی که اجرای این تصمیم سیاسی از استدلالی ناشی می گردد که اساساً "باید تعیین باشد و از روشهای استراتژی بهره گیرد.

ابزار، وسایل اجرایی سیاستها و تحقق اهداف یا هدف استراتژی می باشد. ابزارها در واقع، شکلهای اجرای سیاست و یا تحقق هدف استراتژی را مشخص می کنند چه به صورت قانون مصوب و چه به صورت ضوابط اجرایی، لذا ابزار، شکل و مراحل تحقق یک سیاست را مشخص می کند و در نهایت می توان از طریق ابزار مراحل زمانبندی شده تحقق یک هدف را مشخص کرد. بنابراین، ابزار، طرف دیگر سکه ای است که سیاستها رویه دیگر آن را تشکیل می دهند. ممکن است اجرای یک سیاست از یک یا چند ابزار جداگانه استفاده کرد. در نتیجه، ابزار وجه ضامن اجرای

يك سياست يا تحقق هدف استراتژی می باشد. به عبارت دیگر، ابزارها بیانگر روابط بین عوامل و سیاستها و هدف استراتژی می باشند که این روابط بر اساس کمیت و کیفیت محدودیتها و امکانات و اوضاع حاکم مشخص می شوند.

چند مثال به توضیح بیشتر مطلب کمک می کند:

۱- هدف اساسی صدام از حمله به ایران ساقط کردن جمهوری اسلامی بود. البته هدفهای فرعی دیگری را نیز تعقیب می کرده که اهمیت کمتری داشتند. وضعیت نیروهای نظامی پیامونیت عراق از موج انقلاب اسلامی و سیاستهایی که برای دستیابی به هدف اصلی خویش تدوین کرد، عبارت بودند از:

- تجزیه قسمتی از خاک کشور

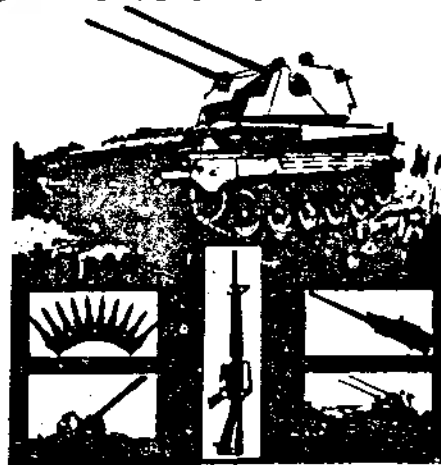
- درهم شکستن روحیه ملت و نیروهای نظامی

الف تجزیه قسمتی از خاک کشور:

به دنبال این مسأله، قدرت و ثبات و توانایی حاکمیت بر کشور و همچنین قدرت نیروهای دفاعی مورد تردید قرار می گیرد و اقشار وطن پرستی را که تجزیه کشور را تحمل نمی کنند، علیه دولت و امی دارد و در نتیجه، عدم همکاری و حمایتهای مردمی می تواند زمینه ساز اساسی ساقط کردن حکومت باشد.

ب - درهم شکستن روحیه ملت و نیروهای رزمی:

برای ساقط کردن يك حکومت لازم است که ابتدا حمایت ملت از مسئولان و کردارندگان آن سلب گردد



پس از آن توان تدافعی حکومت را گسست. تازمانی که حمایت ملت از حکومت ادامه یابد و مسئولان، پایگاه مردمی دارند ساقط کردن حکومت غیر ممکن، خواهد بود. بنابراین می باید از يك سو، جنگ روانی برپا شود و روحیه مردم نیز تضعیف شود و از سوی دیگر، نیروهای رزمی را خسته و مایوس کرد تا بتوان مردم و نیروهای رزمی را از ادامه جنگ نا امید ساخت و به اعتراض در مقابل حکومت قرارداد. طبیعتاً "حکومتی که نه پایگاه مردمی دارد و نه از حمایت نیروهای رزمی برخوردار است نیز مسئولیت تجزیه قسمتی از کشور را به دوش دارد، دیگر توانایی استقامت نخواهد داشت و باید میدان را خالی کند.

صدام برای رسیدن بدین منظور، ابتدا به تدارك يك نیروی مهندسی رزمی قوی دست می زند و سپس نیروهای خویش را به مدرنترین تجهیزات مجهز می کند از طرف دیگر هماهنگی کامل و همه جانبه در تبلیغات جهانی نیز به کمک حامیان غربی و شرقی خویش علیه جمهوری اسلامی را تدارك می بیند. دقیقاً "تمام زمینه های فیزیکی، روانی و عملیاتی لازم برای دستیابی به هدف خویش را فراهم می کند، اما موفق نمی شود. زیرا در تدوین سیاستها و ابزار اشتباه می کند. او توانایی روحانیان و مسئولان ایرانی را بعد از انقلاب در بسیج نیروها از طریق اندیشه های اسلامی و روحیه قوی نیروهای رزمی ایران را، که با اتکال به حق تملی در کنار توان رزمی خویش به پادشاه و تنبیهای الهی متکی بودند و به بهترین وجه ممکن می توانستند مقاومت کنند از نظر دور می دارد. لذا استراتژی وی با شکست روبرو می شود. به سرعت در تغییر استراتژی خویش می کوشد. این بار هدف غایی وی برقراری آتش بس و ترك مخاصمه می شود و بدین منظور سیاستهای زیر را اتخاذ می کند:

- ۱- متاثر کردن یا تحت فشار قرار دادن مسئولان ایران از طریق با لای بردن فشارهای مردمی.
- ۲- کشاندن دامنه جنگ به شهرها برای ناراضی کردن مردم و قرار دادن آنها در مقابل مسئولان به منظور مخالفت با ادامه جنگ و تشدید فشارها (به عبارت دیگر تحت فشار قرار دادن مسئولان از طریق ملت).
- ۳- فشارهای سیاسی، اقتصادی بین المللی.

واقعا " استراتژیک باشد و همه این سیاستها را تحقق بخشد. لذا استفاده گسترده از موشکهای زمین به زمین دوربرد را شروع کرد و برای درهم شکستن نیروهای رزمی از سلاح ممنوع بمب شیمیایی استفاده کرد و برای پی بردن به استراتژی و سیاستهای ایران، به افسرادی نفوذی در سطوح مختلف متوسل شد و در صحنه بین الملل نیز، جنگ سفارتخانهها را از طریق حامیان خویش به طور هماهنگ به راه انداخت. همه این امکانات با تبلیغات و حرکتهای سیاسی جهانی به صورت هماهنگ علیه جمهوری اسلامی تداوم داشت تا در نهایت استراتژی وی به نتیجه برسد.

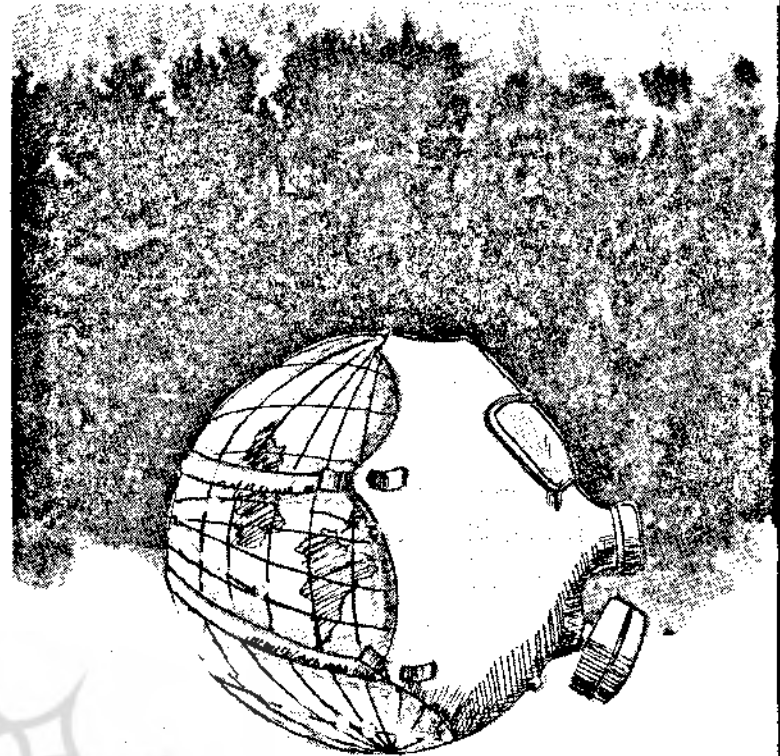
۲- در ابتدای دهه ۱۹۷۰ محمدرضای معدوم اعلام می کند که ما می خواهیم در دهه ۱۹۸۰ به پنجمین قدرت صنعتی جهانی تبدیل شویم. در این زمینه جریان استراتژی صنعتی خویش را بر جایگزینی واردات مبتنی می کند، پس هدف، صنعتی شدن در سطح پنجمین قدرت تولیدی جهان است. از جمله سیاستهای به کار گرفته شده عبارت بودند از: ۱- حمایت از سرمایه گذاریهای خارجی ۲- اولویت دادن به فعالیتهای تولیدی ۳- گسترش صنایع زیربنایی

به همین منظوره حمایت از سرمایه گذاریهای خارجی پناه می برد که بدین ترتیب به تکنولوژی خارجی دسترسی پیدا کند. از سوی دیگر سیاست اولویت دادن به فعالیتهای تولیدی در واقع، زمینه ای برای جلوگیری از گسترش فعالیتهای خدماتی و سوق امکانات آنها به سوی فعالیتهای تولیدی است. گسترش صنایع زیربنایی در واقع، شرط صنعتی شدن یک جامعه است و زمینه رشد و گسترش فعالیت صنعتی را فراهم می آورد.

ابزاری که در جهت اجرای سیاستهای فوق به کار رفت، عبارت بودند از:

- ۱- مشارکت دولت در سرمایه گذاریهای خارجی ۲- ارائه اعتبارات کم بهره ۳- تضمین بر انتقال اصل و فرع سرمایه ۴- ایجاد بانک صنعت و معدن ۵- معافیتهای مالیاتی ۶- ایجاد شرکتهای صنعتی ۷- گسترش شبکه برق و گازرسانی.

اما از آنجاکه این سیاستها و ابزارها با واقعیتهای موجود در جامعه منطبق نبودند لذا به جای حرکت به سوی



۴- درهم پاشیدن و تضعیف توان رزمی کشور. سیاست اول در واقع همان جنگ روانی است که در این مرحله، بخصوص از طریق انفجارها، تشدید می شود. به همین منظور، سعی می شود که بین مسئولان و مردم فاصله ایجاد شود و گسترش شدید پیدا کند تا در مقابل هم قرار گیرند. قرارداد مردم در برابر مسئولان، می تواند از علت های مختلفی سرچشمه گیرد و آثار متناسب با همان علت را در برداشته باشد. ضایعه های جنگ شهری با صحنه های جنگ قابل مقایسه نیست ولی از آنجاکه مردم مستقیماً شاهد آن می باشند، لذا با سرعت مردم را تحریک و متاثر می کند.

فشارهای سیاسی، اقتصادی بین المللی از سویی، دولت را در صحنه بین المللی به انزوای کشاند، کوه موجب تاثیر بیشتر جنگ روانی و تضعیف نیروی فیزیکی او خواهد شد و از سوی دیگر، امکان تدارک جنگ و تامین نیازهای داخلی را غیر ممکن می سازد. غلبه بردشمن در صحنه نبرد، هدف اصلی است که در جنگ مطرح است، لذا صدام باید نیروهای خویش را تقویت می کرد. به همین منظور صدام می باید سراغ ابزاری را می گرفت که

صنعتی شدن ، موجب سیرقه‌قرايي توسعه اقتصادی گردید . فرضاً " سیاست حمایت از سرمایه‌گذاریهای خارجی موجب شد که تقریباً " بیش از ۵۰٪ از سرمایه - گذاریهای خارجی در بخش خدمات متمرکز شود خصوصاً " در زمینه هتل داری و قسمت اعظم باقیمانده جذب بخش تجارت متمرکز و فقط حدود ۲۰٪ آن وارد بخش صنعت گردید که آن هم اکثراً " در صنایع مصرف به کار گرفته شد ، درست خلاف آنچه که حکومت نیاز داشت در استراتژی ، پس از مشخص شدن اهداف ابزار سیاستها و روشها ، باید عکس العملها را نیز مطالعه کرد زیرا چگونگی استفاده از ابزار سیاستها و نوع روشی که اعمال می‌شود ، موجب برانگیختن عکس العملهای متفاوتی از جانب عوامل مختلف خواهند شد که این فعل و انفعالات روی آنها صورت می‌گیرد . دقیقاً " این عکس العملها ، همان چیزی است که در نظر ماست تا ما را به اهداف نزدیک کند ولی باید چنان باشند که می‌خواهیم ، به عبارت دیگر عکس - العملها باید آنگونه باشند که ما از قبل برای بروز آنها تدارک لازم را دیده‌ایم و ما را برای دستیابی به اهداف یاری می‌دهند .

بنابراین ، برآورد دقیق و آگاهی از تاثیر و عکس - العمل اقدامات و همینطور توجه به اوضاع خاص در هر برهه از زمان می‌توان تاثیر خاصی بر نتیجه بگذارد . اگر استراتژی را با این دیدگاه در نظر بگیریم ، چنان ابعاد گسترده‌ای می‌یابد که دیگر محدود شده استفاده از آن فقط به حوزه نظامی که از آنجا سرچشمه گرفته است خلاصه نمی‌شود ، بلکه به تمام علوم دیگر گسترش پیدا می‌کند ، زیرا علوم در همه زمینه‌ها دارای سیر تکامل و پیشرفتی است که دائماً " برای پاسخ گویی به نیازها و مشکلات مطرح شده در تکاپو و نوآوری است که خود زائیده نیازها و مشکلات جدیدتری می‌باشد و لذا برای تسریع در حل صحیح مشکلات و پاسخ گویی به نیازها ، دقیقاً " نیاز مندی در نور دیدن کوتاهترین مسیری است که در عین حال موفقترین راه حل نیز باشد . بدین جهت آندره بوئر در کتاب مقدمه‌ای بر استراتژی خویش چنین می‌آورد :
 " باید اذعان کرد که برای هر رشته از فعالیت‌های انسانی همواره باید يك استراتژی کلی وجود داشته باشد (تاضیب موفقیت انسان بهبودیابد) ، لذا لازم است

هر مقام اجرایی در تعیین خط مشی کلی با استراتژی همه جانبه وزارتخانه (حوزه) متبوع خویش همت گمارد . همین طور در مرحله بعدی باید هر يك از این رشته‌ها فعالیتها استراتژی خاص قسمت خود را مشخص کند ، به گونه‌ای که در پرتو محدودیتها حداکثر قابل تصور بر حداقل امکانات تطابق یا بد که این مرحله را اصطلاحاً " استراتژی عملیاتی می‌نامند .

انواع استراتژی

استراتژی ، از هر نوعی که باشد ، یاتهاجمی است ، یاتدافعی ، و این تقسیم بندی بیانگر ماهیت استراتژی است .

اگر استراتژی به منظور دستیابی بر مواضع جدید اتخاذ شود ، این استراتژی ماهیت تهاجمی دارد زیرا هدف استراتژی عبارت است به دست آوردن مواضع جدیدی است متمایز و مطلوبتر از مواضع قبلی که در بستر استراتژی ، چگونگی آن ترسیم شده است . در صورتی می‌توان به استراتژی تهاجمی متوسل گشت که امکانات و تواناییها ، عظیم تر از مشکلات و موانع باشند . بنابراین ، عوامل تعیین کننده عبارتند از برآورد امکانات و چگونگی تبلور موانع و مشکلات . ولی اگر استراتژی به منظور حفظ مواضع موجود باشد ، استراتژی ما هیئتاً " تدافعی است . اصولاً " زمانی که گسترش موانع وضعفا ، امکان هر نوع حرکتی را سلب کند ، به ناچار باید مترصد این بود که حداقل مواضع موجود را حفظ کرد تا از دست نرود ، لذا حالت تدافعی اتخاذ خواهد شد .

زمانی به استراتژی تدافعی متوسل می‌شویم که امکانات ، کوچکتر و یا حداکثر در حد موانع و مشکلات باشند و توانایی فائق آمدن به مشکلات را برای به دست آوردن مواضع جدید در اختیار نداشته باشیم . لذا به حفظ مواضع قبلی سعی خواهد شد و سیاستها و ابزارها در همین جهت به کار گرفته خواهند شد .

اگر استراتژی تهاجمی به هنگام توانایی و قوت اتخاذ می‌گردد ، برعکس ، استراتژی تدافعی به هنگام ضعف و ناتوانی بروز می‌کند لذا چگونگی مشکلات انوع استراتژی را کلاً " به پنج دسته تقسیم می‌کنیم :

۱- استراتژی مستقیم

۲- استراتژی غیرمستقیم

۳- استراتژی گام به گام

۴- استراتژی مستمر

۵- استراتژی عملیاتی

حال به شرح آنها می پردازیم:

۱- استراتژی مستقیم

در این استراتژی هدفها، سیاستها و ابزارها با یکدیگر رابطه مستقیم دارند. زیرا در اینجا استراتژی همان تدوین سیاستها و ابزارها برای دستیابی به هدفهاست. لذا یک همسویی کامل بین عناصر تشکیل دهنده استراتژی وجود دارد. در این استراتژی سیاستها چگونگی دستیابی به اهداف را از طریق تعیین چگونگی به کارگیری ابزارها تعیین می کنند. در واقع ویژگی بارز این استراتژی، سرعت عمل آن است، لذا هر زمانی که سرعت عمل در دستیابی به اهداف مطرح باشد، (حساسیت به زمان دستیابی بر اهداف یا هدف غایی داشته باشیم) به این استراتژی متوسل می شویم، مشروط بر اینکه موانع و مشکلات خاصی بروز نکند. در این استراتژی جستجوی کوتاهترین مسیر برای دستیابی به هدف غایی در حداقل زمان مطرح می باشد. چگونگی سیاستها و نحوه استفاده از ابزار، در نتیجه، در این استراتژی اهداف یا هدف غایی، بیشترین اهمیت را نسبت به سایر عناصر تشکیل دهنده استراتژی دارد، زیرا سیاستها و ابزارها و توانایی ها به قدری قوی هستند که دستیابی به اهداف یا هدف غایی حتمی است و لسی حداقل زمان دستیابی مهم می باشد. به عنوان مثال، حمله هیتلر به لهستان در اول سپتامبر ۱۹۳۹، که با موفقیت برق آسای هیتلر توام بود، از یک استراتژی مستقیم پیروی کرد. نبرد بریتانیا با آلمان در ۱۹۴۰ نیز از استراتژی مستقیم پیروی می کرد که با موفقیت توام نشد، لذا آلمان به سرعت بلژیک و فرانسه را وادار به شکست کرد و قوای انگلیس را از جزیره دانکرک عقب راند. بدین ترتیب، ملاحظه می شود چنانچه در یک استراتژی مستقیم توان به هدف دست یافت، نباید

عواقب فاجعه آمیز آن را پذیرفت زیرا، طولانی شدن زمان موجب زیان شدید می باشد.

۲- استراتژی غیرمستقیم

در این استراتژی دستیابی به هدف غایی از طریق تحقق اهداف فرعی ممکن است که اصطلاحاً "بدان استراتژی فریب نیز اطلاق شده است.

این استراتژی زمانی اتخاذ می شود که یادستایی به هدف غایی را غیر ممکن می سازد و یا محدودیت ابزار موجود اجرای سیاستهایی را که به تحقق هدف غایی منجر بشود، مجاز نمی داند.

لذا همانگونه که مشاهده می شود، محدودیت در ابزار و یا بزرگی و گوناگونی موانع و مشکلات، امکان استفاده از هر استراتژی دیگر را نیز غیر ممکن می سازد. در محدوده نظامی، استراتژی غیرمستقیم بدین معنی است که به علت محدودیت در امکانات می باید دشمن را در نقطه ای از جنگ مشغول کرد تا بتوان ضربه اساسی را از نقطه ای دیگر یا با ابزاری دیگر وارد آورد که دشمن توانایی محاسبه آن را نداشته باشد. جنگ اسکندر مقدونی با ایران و حمله اسرائیل به اعراب از این جمله اند. در واقع در این نوع استراتژی، اگر امکانات ما محدود است می باید یک درگیری یا مساله تصنعی کوچک به وجود آورد که نسبت به آن امکانات، عظیم به نظر آید، تا در فرصت مناسب بتوان ضربه اصلی را وارد آورد. اصولاً " امریکا و کشورهای غربی نیز در سیاستهای خارجی خود از همین نوع استراتژی استفاده می کنند. به عنوان مثال، اوایل سال ۱۹۸۲، امریکا در مورد لیبی از این استراتژی استفاده کرد، در ابتدا، ناو هواپیمایر خویش را به سواحل لیبی کشاند و آنقدر فانتومهایش را در اطراف این کشور به گردش درآورد تا لیبی را حساس و تحریک کند پس از آنکه لیبی تحریک شد و هواپیمای خویش را برای گشت زنی بصیرواز درآورد. آن وقت امریکا بهانه گرفت که لیبی به حریم هوایی ناو هواپیمایر امریکا تجاوز کرده است و وسایل ارتباط جمعی را وادار به برپایی هیاهو علیه این کشور کرد، به گونه ای که افکار جهانی می انگاشت که لیبی حتماً " به خاک امریکا تجاوز نموده و باید تنبیه شود.

لذا لیبی را با جنگ تبلیغاتی خویش مشغول داشت تا آنکه فرصت یافت به راحتی بتواند به خاک لیبی حمله ومقر سرهنگ قزافی را بمباران کند زیرا از طرفی امریکا از قدرت غایی لیبی در چاد، نه تنها ناخشنود بود، بلکه منافع خویش را با حمایت لیبی از بوکونی و رای در چاد از دست رفته میدید، و از سویی، فرانسه در مقابل به مثل بالیبی در چاد تضعیف شده بود، نمیخواست روی حسن آبروی دست نشانده خویش سرمایه گذاری زیاد کند خود را بالیبی درگیر نماید. از این طریق، ضربه اصلی را به قذافی وارد آورد و وی را وادار کرد تا از مواضع خویش در چاد دست بردارد و چنین نیز شد. تمام این مسائل در پشت پرده هیاهوهای تبلیغاتی سازنده از سوی امریکا از نظر اذهان عمومی جهان مخفی ماند.

کشورهای صنعتی نیز در کمک به کشورهای در حال توسعه از همین استراتژی پیروی می کنند. در ظاهر به عنوان کمک، فرضا " یک وام کم بهره محدود به یک کشور در حال توسعه می دهند و به دنبال آن از این طریق انواع وابستگیها را به کشور دریافت کننده وام به گونه ای حاکم می کنند که کاملاً آن کشور را تحت سلطه خود در آورند.

همانگونه که مشاهده شد، سیاستها در استراتژی غیر مستقیم نقش مهمی دارند. زیرا در ظاهر باید اهداف یا جهتی را نشان دهند که هدف غایی با جهت اصلی نمی باشد و گرنه ضعف امکانات مشخص می شود که چه بسا مانع از رسیدن به هدف غایی بشود. اصولاً " رمز موفقیت استراتژی غیر مستقیم نیز پنهان بودن هدف غایی است، زیرا قبل از اینکه افکار و اذهان بدان معطوف شود هدف در حال تحقق است. به عنوان مثال، ژاپن ناگهان سراز دنیای صنعتی بیرون می آورد.

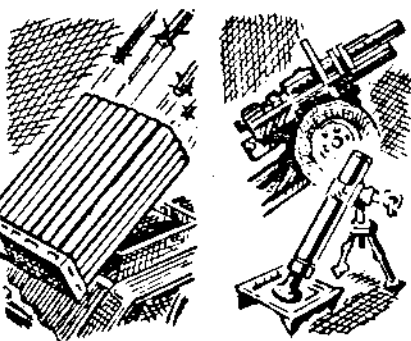
۳- استراتژی گام به گام

در این نوع استراتژی دستیابی به هدف غایی به یکباره غیر ممکن است. لذا هدف غایی به تعدادی اهداف ریزتر تفکیک می شود که دستیابی به هر یک از اهداف به ترتیب به دستیابی به اهداف ماقبل است، در نتیجه، تحقق هر هدف ریز نسبت به یکدیگر تقدم و تاخردارد که

می باید به حسب یک روند زمانبندی شده با توسل به سیاستها و ابزارهای خاص خویش تحقق یابد تا به همین ترتیب زمینه تحقق سایر اهداف و در نهایت هدف غایی فراهم گردد.

زمانی از این استراتژی استفاده می شود که یا لازم است برای تحقق هدف غایی یک سلسله اهداف زنجیره ای تحقق یابد و یا در هر برهه از زمان، فقط بتوان قسمتی از امکانات لازم را برای دستیابی به هدف غایی فراهم کرد که در قالب سیاستها می توان مورد استفاده قرار داد.

در این نوع استراتژی، میزان برخورداری از ابزار، بیانگر آن مقدار از اهداف است که تحقق پذیر می باشد. لذا در اینجا عامل ابزار نسبت به سایر عوامل تشکیل دهنده استراتژی از اهمیت بیشتری برخوردار است.



اصلاح اشتباهات در پایان اجرای هر مرحله، جهت ایجاد هماهنگی و آمادگی بیشتر برای مراحل بعدی از ویژگی- های این استراتژی می باشد. به عبارت دیگر، در پایان هر مرحله فرصتی پیش می آید تا بتوان به نقد و بررسی آنچه که اتفاق افتاده پرداخت. لذا در این نوع از استراتژی از یک طرف، تخصیص همین امکانات، با توجه به محدودیتها، در دسترسی به هدف مرحله ای میسر است و از سوی دیگر، اعمال کنترل برای اصلاح اشتباهات ممکن می باشد. به عنوان مثال، در جنگ ایران و عراق بیشتر حمله های ایران با توسل به این استراتژی صورت گرفت به گونه ای که حمله فتح المبین در سه مرحله و حمله کربلا در ۴ مرحله و ۰۰۰ به اجرا درآمد.

۴- استراتژی مستمر

در این نوع از استراتژی به علت یکنواختی وضعیت، اگر یکبار هدف غایی و سیاستها و ابزار آن مشخص شود، استراتژی می تواند بارها تکرار شود و تداوم یابد. در واقع، عدم تحول اوضاع، تداوم استراتژی را به دنبال آورد. ویژگی این استراتژی در این است که تحقق هدف بسیار طولانی است. علت طولانی شدن تحقق هدف یا به خاطر محدودیت در ابزار و امکانات می باشد و یا ناشی از ضعف سیاستهاست، یا به عکس، ناشی از رسیدن به مرحله ای از تکامل و تحول است که دیگر امکان ایجاد تحول در چنین اوضاعی دشوار به نظر می رسد.

۵- استراتژی عملیاتی

در این استراتژی قدرت تحقق پذیری هدف، سیاستها و ابزار مطرح می باشد، لذا با توجه به وضعیت مختلف، استراتژی عملیاتی به واقعیات موجود توجه دارد تا به ایده آلها. در نتیجه درصد ارائه طریق برای دستیابی به هدف غایی به گونه ای است که با توجه به امکانات قابل تحقق باشد. لذا عملی بودن سیاستها مهمترین شرط به اجرا آمدن این استراتژی می باشد، بدین منظور لازم است که ابزار لازم در اختیار باشد. پس چگونگی سیاست-

ها با توجه به چگونگی ابزار در دسترس، مشخص می شوند. " بدین جهت هدف استراتژی عملیاتی نه تنها هماهنگی اهداف کلی استراتژی با تواناییهای مورد استفاده است بلکه تضمین کاربرد و هدایت روشها و عملیات تشکیلاتی در جهت بهبود و تطابق آنها با ضروریات آتی استراتژی کلی نیز می باشد".

همانگونه که مشاهده می شود در استراتژی عملیاتی به جنبه عمل آن بیش از هر عامل دیگر توجه می شود. در اینجا باید اندیشه و عمل با هم منطبق شوند و در پرتو محدودیتهای فنی و تکنیکی حداکثر قابل تصور بر حداقل امکان منطبق شود.

آنچه که تا به حال مورد بررسی قرار گرفت، عبارت بود از استراتژیهای مشخص و متداول ولی گونه های دیگری از استراتژی را نیز می توان یافت که به علت غیر معمول بودن، هنوز شناخته شده نیستند. " فرضاً " استراتژی لجستیکی که در آن سعی می شود به جای ابزار- های قدیمی و از بین رفته، از ابزارهای پیشرفته استفاده شود تا قدرت عمل و تحرک و پویایی استراتژی تداوم یابد و شدت بیشتر به خود بگیرد، ولی این نوع، هنوز به عنوان یک استراتژی شناخته نشده است زیرا به علت ضعف تولید، این جایگزینی برای کلیه کشورها ممکن نیست.

- 1- Societe du Nooreau Lettre "dictionnaire P. Robert" 1977 page 1967.
- 2- سازمان انتشارات جاویدان " فرهنگ عمید " چاپ هشتم ۱۳۵۴ صفحه ۹۲.
- 3- دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی " مقدمه ای بر استراتژی، نویسنده آندره بوفر، ترجمه مسعود کشاورز ۱۳۶۶ صفحات ۱۳، ۲۰، ۱۱، ۲۲، ۲۷، ۴۵، ۴۶، ۴۸.
- 4- دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی " استراتژی اقدام " نوشته آندره بوفر ترجمه مسعود کشاورز ۱۳۶۶.
- 5- J.Bremond, A.geladon "dictionnaire economic, of Social" Ed: Hatier 1981, page 198, 304.
- 6- J.M.Chevalier, L "economic industriel EN question" Ed: Calmann-Levy 1977, page 11-13, 14-24.
- 7- Mare, Hamber " Cahers" centre de development Universite de rennes No: 4-1980, page 2, 29-30
- 8- Pierre Salama et Patrich Tissier "Industrialisa - tion Dans Le sous development".
- 9- M.Chevalier L echiquier industriel "Ed Hachett 1981, page 75.